

معناشناسی واژه جهل در قرآن کریم

علی رفیعی*

حسن عبدالهیی**

تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۳/۴/۱۰

چکیده

در این نوشتار ضمن ریشه‌شناسی واژه "جهل"، مشتقات آن در قرآن بررسی شده و سیر تطور، وجوه معنایی و چگونگی استعمال آن‌ها در مقابل حلم، عقل، اسلام و نیز حوزه معنایی آن‌ها و ارتباطشان با واژگان مترادف، متقابل و مجاور با معنای اصلی، بر محور جانیشینی یا هم‌نشینی، تبیین و تشریح گردیده است. بدین منظور، مطالب در دو قسمت «معناشناسی تاریخی» و «معناشناسی توصیفی»، با استفاده از روش «توصیفی-تحلیلی» بیان شده است. در قرآن کریم مشتقات فعلی آن، به تعداد ۲۴ بار و در هر دو معنا استفاده شده است؛ اما بیش‌تر مربوط به معنای اول می‌باشد.

کلیدواژگان: قرآن کریم، جهل، معناشناسی تاریخی، معناشناسی توصیفی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

معناشناسی را تحقیق و مطالعه تحلیلی درباره کلمات کلیدی زبان تعریف می‌کنند (ایزوتسو، ۱۳۹۱: ۴). این دانش که مطالعه معانی و بررسی ارتباط میان واژه و معناست، از نیم قرن پیش مورد توجه قرار گرفته است. در این روش پس از انتخاب کلمات کلیدی قرآن، میدان‌های معناشناسی هر واژه به همراه ارتباط نظام‌مند میان آن‌ها بررسی می‌شود و برخی از لایه‌های معنایی آیات ظاهر می‌گردد.

از آنجا که واژه‌ها، بازگوکننده منطوق و مفهوم آیات هستند، درک مدلول آیات نیز، مبتنی بر شناخت صحیح لغات خواهد بود؛ و قرآن کریم برای همه اعصار و مکان‌ها نازل شده و مخصوص نسل خاصی نیست، از این رو با مرور زمان، معانی و مصادیق تازه‌ای از آیات آن فهمیده می‌شود و تفاسیر جدیدی بر اساس آن نوشته می‌شود، و این دلیل عظمت قرآن است که هر شخص و نسلی به اندازه فهم و علم خود از قرآن برداشت می‌نماید؛ البته معانی الفاظ قرآن بر اساس همان لغت صدر اسلام معنا می‌شود ولی عرب عصر نزول با شکل ساده و ابتدایی مفاهیم روبه‌رو می‌شد، و یا بر اساس تصورات محدود خود با مفاهیم ارتباط برقرار می‌کرد و این دلیل بر آن نیست که نباید مصادیق دقیق‌تر و جامع‌تر را به مفاهیم قبلی افزود (پارسایی و ایازی، ۱۳۹۱: ۶۸).

واژه‌ی «جهل» از واژه‌های اصیل عربی و کلیدی در قرآن، و واژه اصلی و کانونی در این مقاله است؛ در این نوشتار، ضمن اشاره به منشأ پیدایش این لفظ و استعمال اولیه آن، به تطورات معنایی این واژه در مقطع قبل از نزول قرآن و پس از آن در قالب «معناشناسی تاریخی» پرداخته می‌شود؛ در ادامه، وجوه معنایی واژه جهل و مشتقات آن در قرآن کریم، حوزه معنایی آن، شامل واژه‌های مترادف، متضاد و مجاور، برای آشنایی با موارد استعمال آن‌ها و فهم متون جاهلی و اسلامی، با عنوان «معناشناسی توصیفی» بررسی می‌شود. بنابراین سؤالات اصلی این تحقیق عبارت‌اند از:

۱. واژه جهل و مشتقات آن در دوره جاهلی و عصر نزول قرآن و پس از آن به چه معنایی به کار رفته است؟

۲. واژه جهل و مشتقات‌اش چه وجوه معنایی و حوزه معناشناسی را تشکیل می‌دهند؟

۳. چرا به دوره قبل از اسلام دوره جاهلی گفته می‌شود؟

در ضرورت و اهمیت این بحث نیز، قابل ذکر است که هرکس بخواهد درک صحیحی از اسلام و شناخت بهتری از قرآن کریم و محتوای آن داشته باشد، باید مطالعاتی در احوال عادات، سنت‌ها و رسم‌های عرب‌های پیش از اسلام داشته باشد؛ که واژه جهل و مشتقات و واژگان حوزه معنایی آن، در آشنایی با دوره جاهلیت، آداب و رسوم، فرهنگ جاهلی و به تبع آن شناخت دوره اسلامی، اهمیت نزول قرآن، کار پیامبر خاتم(ص) و زحماتی که پیشوایان دینی ما کشیده‌اند، بسیار مدد رسان ما و مقدمه‌ای برای سایر پژوهش‌ها نیز می‌باشد.

پیشینه پژوهش

با بررسی معناشناسی واژگان قرآنی، نکات تازه‌ای برای ما روشن می‌گردد که کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است؛ و از آنجائی که قرآن کریم، از طرف خدای حکیم و به لسان قوم عرب نازل شده (ابراهیم/۴) (پارسایی و ایازی، ۱۳۹۱: ۶۴)، و کلام استوار الهی است. پس قرائن مقالی و مقامی مثل بافت و سیاق آیات، زمان و مکان نزول آن‌ها، در بررسی واژگان کلیدی آن و راهنمایی ما به رفع مجهولات مان بسیار یاری می‌رساند. با وجود فرهنگ‌های لغت عربی، مفردات و تفاسیر مختلف قرآنی، تلاش‌های گسترده اندیشمندان و بیانات مختلف در شناخت بسیاری از واژه‌های قرآنی، به نظر می‌رسد در حوزه معناشناسی، کار تحقیقی زیادی صورت نگرفته است، تا هماهنگی بیش‌تری در میان جامعه علمی، برای شناخت واژگان قرآنی به عمل آید.

در بین زبان‌شناسان متأخر، توشیهیکو/یزوتسو (*Toshihico Izutsu*) پژوهشگر ژاپنی، از روش معناشناسی، برای روشن شدن معانی حقیقی و مورد نظر گوینده، مفاهیم و بطون آیات قرآنی در دو کتاب «خدا و انسان در قرآن» و «مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن مجید» استفاده کرده است. در کشور ما نیز در موضوع معناشناسی، کتاب‌های «تغییر معنایی در قرآن» به قلم سیدحسین سیدی، «درآمدی بر معناشناسی» توسط کورش صفوی تألیف شده و مقالاتی نیز به دست برخی پژوهشگران دیگر، به رشته

تحریر درآمده است؛ اما بایستی بیش تر از این در حوزه معناشناسی، مخصوصاً درباره واژگان کلیدی قرآن کار شود.

شایان ذکر است، پس از جست و جوی لازم پیرامون معناشناسی واژه جهل، اثری مستقل درباره معناشناسی آن یافت نشد، تنها در زمینه یکی از مشتقات جهل، مقاله‌ای با عنوان معناشناسی واژه‌ی جاهلیت در قرآن، به قلم محمدعلی مجرب در مجله «صحیفه مبین» (در شماره ۲۴ در سال ۱۳۸۸) نگاشته شده است که بیش تر در زمینه واژه جاهلیت بوده و در مورد سایر مشتقات جهل صحبت نشده است. لذا جنبه جدید بودن نوشتار حاضر در آن است که معناشناختی واژه جهل و مشتقات آن در قرآن کریم تحلیل شده است.

۱. ریشه‌شناسی واژه جهل

جَهْل (Ignorance) از جمله واژه‌های اصیل است که ریشه عربی دارد، یعنی واژه دخیل نمی‌باشد، که از زبان‌های دیگر، وارد زبان عربی شده باشد. در فرهنگ‌های لغت عربی، به دو معنا آمده است: مخالف علم، یعنی کاری را بدون علم انجام دادن (زبیدی، ۱۴۲۵: ج ۱۲۹/۱۴؛ ابن فارس، ۱۳۸۷: ۱۹۷) که در فارسی به نادانی تعبیر شده است، دوم به معنی سفاقت، حماقت، سبک‌عقلی و بی‌اعتنائی آمده که ضدّ حِلْم است (ابن فارس، ۱۳۸۷: ۱۹۷). ابن‌منظور واژه «جهل» را ابتدا نقیض علم دانسته و سپس آن را در برابر «حلم و بردباری» و در یک مورد هم به تلویح آن را در برابر «عقل» دانسته است (۱۴۲۸: ج ۴/۴۴۹-۴۴۸).

راغب جهل را بر سه قسم بیان داشته است: اول، خالی بودنِ نفس از علم و آگاهی، که معنای حقیقی و اصلی جهل همین است. دوم، باور داشتن چیزی بر خلاف آنچه که هست. سوم، انجام کاری بر خلاف آنچه باید انجام بگیرد، مانند کسی که نمازش را از روی عمد ترک می‌کند (راغب، ۱۳۹۰: ۱۶۳؛ زبیدی، ۱۴۲۵: ج ۱۴/۱۳۰-۱۲۹)، و یا عمل استهزاء و مسخره کردن قوم موسی (ع) که جریان‌اش در آیه ۶۷ سوره بقره آمده است (آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۱/۲۸۶).

۲. معناشناسی تاریخی واژه جهل

برای تبیین معنای واژه جهل در دوره‌های مختلف و تطوّر معنایی آن، به بررسی واژه مذکور در مقطع قبل از نزول قرآن و نیز استعمال این لفظ در زمان نزول قرآن و بعد از آن، پرداخته می‌شود:

حوزه معنایی واژه جهل قبل از نزول قرآن

قبل از نزول قرآن، کلمه جهل اصلاً دلالت دینی نداشت و جهل تنها سیمایی انسانی و شخصی بود. در حقیقت چیزی کاملاً مختصّ به عرب‌های پیش از اسلام، و الگوی خاصی از رفتار بود، الگوی برجسته رفتار مرد تندخوی بی‌پروایی که با اندک انگیزتگی، ممکن است قدرت تسلط بر نفس را از کف بدهد و در نتیجه بی‌باکانه به عمل برخیزد، و هوس کور غیرقابل مهار کردنی، محرک او باشد و نتواند درست و نادرست را از یکدیگر بازشناسد.

در مقابل این جنبه جهل، تصوّر حلم در درجه اول متعارض است. حلم، طبیعت انسانی است که می‌تواند اشتعال و انفجار این جهل را فرونشاند، و حلیم کسی است که می‌داند چگونه بر احساسات و عواطف خود غلبه کند. اگر جهل شعله سوزاننده خشم است، حلم، آرامی، توازن عقلی، تسلط بر نفس و استقامت رأی است. این تضادّ میان جهل و حلم که به صورت مجازی در بیتی از عمرو بن‌احمر باهلی آمده مشهور است. وی شاعر جاهلی بود که به دین اسلام درآمد:

وَدُهُمِ تُصَادِيهَا الْوَلَايِدُ جَلَّةٍ إِذَا جَهَلْتِ أَجْوَأُهَا لَمْ تَحْلَمِ

یعنی دیگ‌های بزرگ سیاه که دخترکان خدمتگزار از آن‌ها مراقبت می‌کنند، چون شکم آن‌ها (محتوی دیگ‌ها) جاهل شود (بجوشد)، هرگز حلیم نخواهد شد (یعنی فرو نمی‌نشیند). شاعر از دیگ‌ها چنان سخن می‌گوید که گویی از موجودهای بشری سخن می‌گوید، و این با نسبت دادن دو صفت مهمّ بشری جهل و حلم به آن‌ها از طریق استعاره است (ایزوتسو، ۱۳۹۱: ۲۶۵-۲۶۳).

در میان اشعار جاهلی، شاید عنتره بن‌شداد در شعر معروف خود، برای واژه جهل چیزی جز معنی نادانی اراده نکرده باشد:

هَلَّا سَأَلْتَ الْخَيْلَ يَا ابْنَ مَالِكٍ إِنَّ كُنْتَ جَاهِلَةً بِمَا لَمْ تَعْلَمْ

(البستانی، ۱۹۶۰: ج ۱/۱۵۸).

شاعر در آن، خطاب به محبوبه خود عَبَلَةَ (دختر مالک) می‌گوید: ای دختر مالک، اگر جاهل بودی نسبت به آنچه (از شجاعت و دلاوری من) نمی‌دانستی، چرا از سواران نپرسیدی؟ (ایزوتسو، ۱۳۹۱: ۲۷۷؛ آذرنوش، ۱۳۸۶: ۶). که در آن واژه جهل بر محور هم‌نشینی و در تقابل معنایی با علم آمده و به معنای نادانی استعمال شده است. اما بسیاری از شعرهای جاهلی، روحیه خاصّ عرب‌های پیش از اسلام را برای ما مشخص می‌سازند، روحیه آتشین مقاومت و تعصب جاهلی، که در قرآن، از آن به حمیت جاهلی (الفتح/۲۶)، تعبیر شده است. و باعث می‌شد تا انسان جاهلی به سختی، تسلیم اراده دیگران شود. و این روحیه به صورت‌های گوناگون در شعر جاهلی تجلی پیدا کرده است. بیتی از عبید بن الأبرص، به ساده‌ترین و سراسرترین راه این خصوصیت را مجسم می‌سازد:

نَأْبِي عَلَى النَّاسِ الْمَقَادَةَ كُلِّهِمْ حَتَّى نَقُودَهُمْ بِغَيْرِ زَمَامٍ

(۱۴۱۴: ۱۱۶)

یعنی ما راهنمایی و زمامداری دیگران را نمی‌پذیریم! بر عکس، چنان می‌کنیم که بدون زمام و مهار، دیگران را به راهی که می‌خواهیم برانیم (ایزوتسو، ۱۳۹۱: ۲۵۹-۲۶۰). نمونه دیگر، بیتی از معلقه عمرو بن کلثوم است که می‌تواند گواه خوبی در کاربرد واژه جهل در معنای خشونت و ستیزه‌جویی باشد:

أَلَا لَا يَجْهَلُنَّ أَحَدٌ عَلَيْنَا فَتَجْهَلُ فَوْقَ جَهْلِ الْجَاهِلِينَ

(بدیع یعقوب، ۱۴۱۱: ۷۸؛ الشنقيطی، ۱۴۱۲: ۱۰۲).

مبادا کسی با ما سفاقت و جهالت کند که در آن صورت ما نیز بیش‌تر از او سفیهانه و جاهلانه برخورد می‌کنیم.

شنفری نیز در لامیه العرب خویش، جهل را در مقابل حلم استفاده کرده و می‌گوید:

وَلَا تَزِدْهُي الْأَجْهَالُ حِلْمِي وَلَا أَرَى سَوْوَلًا بِأَعْقَابِ الْأَقَاوِيلِ أَنْ مِلُّ

(البستانی، ۱۹۶۰: ج ۱/۱۰)

یعنی جهل‌ها بر حلم من زبانی نمی‌رسانند و من بسیار پیگیر سخن‌های باطل نیستم و سخن‌چین نمی‌باشم. در اینجا «أجهال» جمع جهل می‌باشد که در مقابل حلم به معنای بردباری، بخشندگی، نیک‌اندیشی، لیاقت و درایت استعمال شده است. لذا می‌بینیم که در دوره پیش از اسلام، معنای نخستین و اصلی جهل، سفاهت، خشونت، ناهنجاری، خودستایی، شتابزدگی و بی‌ارادگی است که در مقابل حلم استفاده شده، و کم‌تر به معنای نادانی (در برابر علم) به کار رفته است.

«زبان قوم عرب، غنی‌ترین زبان‌ها از جهت واژه و اصیل‌ترین آن‌ها از لحاظ قدمت و جاویدترین‌شان از نظر آثار و سرشارترین آن‌ها از جهت ماده و منبع بوده و در نزد عرب جاهلی، پیشرفت علم، رشد زبان و ادبیات، سخنوری و شعرسرای آن‌ها مشهور است» (اسکندری و عنانی، ۱۳۸۵: ۲۷). از طرف دیگر معجزه (قرآنی) حضرت محمد(ص)، تحدی (مبارزه‌طلبی) قرآن، غنای ادبی باقی مانده از آن دوره و هدف بعثت (اتمام مکارم اخلاق)، بیانگر استعمال نشدن واژه جهل در معنای نادانی، و عدم نامگذاری دوره جاهلیت، به خاطر جهل و نادانی مردم آن می‌باشد.

حوزه معنایی واژه جهل در عصر نزول قرآن

تردیدی نیست که ممکن است واژگان در طول زمان و حتی در یک زمان در بین اقوام و مناطق مختلف معانی گوناگون و متعددی داشته باشد. با ظهور دین اسلام یکی از عمیق‌ترین تحولات فرهنگی و اجتماعی در جامعه عرب عصر جاهلی پدید آمد و قرآن کریم، بینشی نو از هستی، حیات، انسان، ارتباط خدا با جهان، آینده جهان و انسان و ارزش‌های نوین اخلاقی، عبادی و اجتماعی را در قالب واژگان رایج در زبان عرب ارائه داد که بنیادهای فکری و مفاهیم فرهنگی آن جامعه را به کلی دگرگون ساخت (پارسایی و ایازی، ۱۳۹۱: ۷۵).

در کتب تاریخی و حدیثی، از ویژگی‌های عرب جاهلی، اخلاق، رفتار و آداب دینی آن‌ها مطالب زیادی آمده، که بیان‌کننده مفهوم و مصداق‌های واژه جهل است. برای اینکه بدانیم در عصر نزول قرآن، واژه جهل، به چه معنایی در بین مردم معمول بوده

است به نمونه‌هایی از احادیث و داستان اشخاصی که در آن مقطع زمانی زندگی کرده‌اند، اشاره می‌شود:

در کتاب «سیره النبی»/بن‌سحاق، داستان پیرمرد مشرکی به نام شاس بن قیس آمده، که آتش خشم و حسدش موجب تفرقه‌افکنی و نزاع در میان دو قبیله اوس و خزرج شد، و زمانی که پیامبر(ص) متوجه حادثه شد و به آن‌ها فرمود: ای مؤمنان، آیا دوباره به دعوت جاهلیت گردن نهاده‌اید؟ در حالی که خدا شما را به اسلام راهنمائی کرده و قید و بند جاهلیت را از دست و پای شما قطع نموده است. از این داستان، نتیجه‌گیری می‌شود که جاهلیت در نظر پیامبر(ص)، دوره‌ای نبوده که اینک گذشته باشد، بلکه وضعیتی پویا و حالت روانی خاصی را افاده می‌کرده که با پیدایش اسلام به ظاهر صحنه را خالی نمود، اما پنهانی در اذهان مؤمنان زنده ماند. و نیز جهل و جاهلیت عملاً ربطی به نادانی نداشته، بلکه در حقیقت به معنای احساس شدید داشتن به افتخارات قبیله‌ای، روح سرکش رقابت و استکبار، و اعمال و رفتار خشن و گستاخانه‌ای بوده است که از اخلاق تند و سرکش، سرچشمه می‌گیرد که با ظهور اسلام، روح حلم جایگزین آن می‌شود(ایزوتسو، ۱۳۸۸: ۵۸-۵۶).

بر اساس حدیثی، از پیامبر اکرم(ص)، جاهل کسی است که به معاشران و زبردستان خود ستم روا دارد و به بزرگان، تکبر کند و بی‌تمییز سخن بگوید(مجیدی خوانساری، ۱۳۸۵: ۱۵۵). حضرت علی(ع) در نهج‌البلاغه(خطبه‌های ۲، ۲۶، ۹۵)، به کارهای سفیهانه عرب جاهلی، پیروی از راه شیطان و بت‌پرستی، ناگوار بودن خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های‌شان، ارتباطات خویشاوندی و اجتماعی نامناسب و مفسد آن‌ها اشاره نموده‌اند، از جمله: «وَاسْتَخْتَمُوا الْجَاهِلِيَّةَ الْجَهْلَاءُ، حَيَارَى فِي زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ، وَبَلَاءٍ بَلْبَالٍ مِنَ الْجَهْلِ»؛ یعنی نادانی‌های جاهلیت، پست و خوارشان کرده، و در امور زندگی حیران و سرگردان بودند، و بلای جهل و نادانی دامنگیرشان بود(دشتی، ۱۳۷۹: ۱۷۸). نظیر این اوصاف در سخنان جعفر بن ابی‌طالب(ع) در برابر پادشاه حبشه(ابن‌حنبل، ۱۹۱۷: ج ۲۹۱/۵)، و در خطبه معروف حضرت زهر/س) نیز آمده است.

واژه جهل و مشتقات آن به تعداد ۱۱۵ بار در نهج البلاغه آمده است (دشتی و محمدی، ۱۳۶۹: ۹۵-۹۴)، که / امام علی (ع) در آن‌ها تعاریف جامعی از جهل و جهالت و در مقابل‌شان از حلم یاد کرده‌اند که به چند نمونه دیگر اشاره می‌شود:

۱. حکمت ۲۰۶ - «أَوْلَ عَوْضِ الْخَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنْ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ»: نخستین نتیجه‌ای که شخص حلیم از حلم خود می‌برد این است که مردم در برابر جاهل، از او حمایت خواهند کرد (دشتی، ۱۳۷۹: ۶۷۲).

۲. نامه ۱۸ - به / ابن عباس فرماندار بصره، درباره بنی تمیم می‌نویسد: «وَأِنَّهُمْ لَمَيَسِقُوا بِوَعْرِفِي جَاهِلِيَّةٍ وَلَا إِسْلَامٍ»: آنها نه در جاهلیت و نه در اسلام، در جنگی مغلوب نشده‌اند (همان: ۴۹۸). که در آن، دوره جاهلیت جدا از دوره اسلامی تعریف شده است.

۳. خطبه ۱۹۲ - که آن را «قاصعه» یعنی تحقیرکننده نامیدند تا در آن ارزش‌های جاهلی را کوچک و خوار بشمارد. و در آن مردم را از درافتادن به دام حمیت، عصبیت، تکبر و اخلاق جاهلی پرهیز داده و شیطان را مظهر آن معرفی کرده است (دشتی و محمدی، ۱۳۶۹: ۱۱۹-۱۱۱). و در خطبه ۱۷، از جهالت‌پیشگان به خداوند شکایت می‌کند: «إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِشُونَ جُهَالًا» (دشتی، ۱۳۷۹: ۶۲).

۴. خطبه ۲۳۹ - در آن حضرت علی (ع) پیرامون فضائل اهل بیت (ع) از حلم به عنوان نتیجه علم یاد کرده است که نقیض جهل می‌باشد: «هُمُ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَمَوْتُ الْجَهْلِ، يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ» یعنی خاندان پیامبر (ص) مایه حیات دانش و نابودی جهل‌اند، بردباری‌شان به شما، از دانش آن‌ها خبر می‌دهد (دشتی، ۱۳۷۹: ۴۷۴).

در دیوان / امام علی (ع) نیز جهل با سفاقت، بر محور جانشینی، هم‌حوزه بوده و با هم مترادف معنایی دارند. و در مقابل، حلم بر محور هم‌نشینی، در تقابل معنایی با آن، استعمال شده است:

وَذَى سَفَهٍ يُخَاطِبُنِي بِجَهْلِ
فَأَكْرَهُ أَنْ أَكُونَ لَهُ مُجِيبًا
يَزِيدُ سَفَاهَةً وَأَزِيدُ حِلْمًا
كَعُودٍ زَادَ بِالْإِخْرَاقِ طَيِّبًا

یعنی از پاسخ دادن به انسان جاهل که با جهل‌اش مرا خطاب می‌کند، خودداری می‌کنم، تا بدین‌وسیله جهل او و حلم خود را زیاد کنم مانند چوب عود خوشبویی که با سوزاندن‌اش، بوی خوشی به مشام می‌رسد (فَرَحَات، ۱۴۱۱: ۳۸).

نتیجه بحث این است که طبق فرمایش بزرگان دین، در زمان نزول قرآن کریم، ماده «جهل» بیش تر به ردیلت اخلاقی معنا شده است؛ و کم تر به معنای نادانی و ضد علم آمده است. واژه جهل را بیش تر به صفت و حالتِ مخصوصِ قبل از بعثت معنا کرده اند که از رذایل اخلاقی شمرده می شود؛ و در پاره‌ای از احادیث دیگر، برخی اعمال و رفتارهایی که مسلمانان نیز انجام می دادند مصداق فرهنگ جاهلی شمرده شده است.

در قرآن نیز از برخی آداب، رسوم، اعتقادات و اعمال عرب جاهلی انتقاد شده است که ریشه در جهل دارند. از جمله شرک، نیکی نکردن به والدین، کشتن فرزندان از بیم فقر، زنا، واداشتن کنیزان به زنا و خودفروشی، زنده به گور کردن دختران، جابه‌جا کردن ماه‌های حرام، بدرفتاری با زنان، تحقیر زن، فرزندخوانده را به سان فرزند واقعی دانستن، رباخواری، میگساری، قماربازی، مقدّس دانستن برخی حیوانات و

بنابراین قرآن به آن دوره خاصّ تاریخ عرب، توجّه داشته و از ویژگی‌های اخلاقی آن به شدت انتقاد کرده است، و حتی این دوره را به سبب بروز ویژگی جاهلی در اخلاق و رفتار مردم آن «جاهلیت» نامید، که بعدها این نام برای این دوره غلم شد.

از مجموع آیات قرآنی معلوم می شود، جاهلیتی که در قرآن ذکر شده، بیش تر ناظر بر شیوه رفتار و نوع پندار عرب است نه بر حد دانش آن‌ها؛ زیرا عرب عصر جاهلی، در نهایت انحطاط اخلاقی به سر می برد و جز اندکی از سنت‌های پسندیده و سجایای اخلاقی در میان آنان چیزی قابل تحسین نمی باشد و ارتکاب این مفسدات بیش تر معلول ضعف اخلاقی است نه بی دانشی، چنانکه امروزه نیز برخی از آن‌ها، حتی در جوامع پیشرفته، با وجود آگاهی مردم از تمام مفسدات آن، به چشم می خورد، به مردم چنین جوامعی نمی توان گفت دانش ندارند، زیرا با وجود داشتن علم، جهالت دارند.

حوزه معنایی واژه جهل بعد از نزول قرآن

در این مقطع زمانی، «جهل» معانی گوناگونی را در علوم مختلف پیدا کرده است. در فرهنگ معاصر عربی، واژه جهل [فعل لازم و متعدی] به چهار معنا آمده است: ۱. بی خبر بودن، بی اطلاع بودن، ناآگاه بودن ۲. نادان شدن، نفهم شدن، بی شعور شدن ۳. (حق را) نادیده گرفتن، به حساب نیاوردن ۴. (علیه کسی) نادانی کردن، حماقت نشان دادن (قیّم،

۱۳۹۰: ۳۷۸). بعضی از متکلمان، جهل را مقتضای کارهایی دانسته‌اند که خارج از چارچوب و نظام است. همان‌گونه که علم را مقتضای حرکاتی دانسته‌اند که بر اساس نظام واقع می‌باشد (راغب، ۱۳۹۰: ۱۶۳).

بر اساس حدیثی از امام سجاد (ع) عصبیت مذموم جاهلی، به این معناست که شخص، افراد شریر قوم خود را بهتر از افراد نیک قوم دیگر بداند، و به آنان در اعمال ظالمانه کمک کند (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۸/۲، ۳۰۸) و نیز در روایتی از قول امام جعفر صادق (ع) در این باب نقل شده است که آن امام بزرگوار به سماعه توصیه کردند: «عقل و جهل و لشکرشان را بشناس، سپس ۷۵ خصلت زشت را به عنوان لشکر جهل برشمرد» (همان: ج ۲۳/۱).

در دوران خلافت امویان و عباسیان که جاهلیت جدید بر اسلام غلبه کرد، واژه‌های جهل و حلم دوباره به معنای قدیم آن زنده شده و در تقابل معنایی هم قرار گرفتند. این نکته را از شعر محمد بن وهیب حمیری (متوفی حدود ۲۲۵ق) می‌توان دریافت:

لئن كنتُ مُحْتاجاً إلى الحِلْمِ إنَّني إلى الجَهْلِ في بَعْضِ الأَحْيَانِ أَحْوَجُ
وَلِي فَرَسٌ لِلْحِلْمِ بِالْحِلْمِ مُلْجِمٌ وَلِي فَرَسٌ لِلْجَهْلِ بِالْجَهْلِ مُسَرِّجٌ
وَمَا كُنْتُ أَرْضَى الْجَهْلَ خِدْنًا وَصَاحِبًا وَلَكِنِّي أَرْضَى بِهِ حِينَ أُخْرَجُ

یعنی اگر به حلم نیازمندم، گاهی از آن بیش‌تر، به جهل نیاز دارم. اسبی دارم که چون نیاز افتد لگامی از حلم بر آن می‌زنم، اسبی که چون نیاز افتد زین جهل بر پشت آن می‌نهم. دوست ندارم که جهل یار و هم‌نشین‌ام باشد، اما چون ناچار شوم به آن رضایت می‌دهم (ایزوتسو، ۱۳۸۸: ۵۰).

دعبل (متوفی ۲۴۵ق) از شاعران عرب این دوره نیز معنای جهل را در قالب بیتی روشن‌تر بیان نموده است، آنگاه که گفت:

لا تَحْسَبَنَّ جَهْلِي كَحِلْمِ أَبِي فَمَا حِلْمُ الْمَشَايخِ كَجَهْلِ الْأُمَرِدِ

(البستانی، ۱۹۶۰: ج ۷۶/۳)

تندخویی مرا، هم‌چون بردباری پدرم بدان، که هیچ‌گاه بردباری پیران، همانند تندخویی نوجوانان نیست.

در قرون اخیر نیز با گسترش تحقیقات خاورشناسان در زمینه اسلام‌شناسی، مفهوم جهل، روشن‌تر شده است زیرا «مدت‌های مدید حتی فقه‌اللغویان عرب چنین می‌اندیشیدند که واژه جهل متضاد دقیق علم است، و در نتیجه، معنای اصلی آن را نادانی می‌دانستند، و از مهم‌ترین واژه مشتق آن یعنی جاهلیت، که مسلمانان آن را برای توصیف اوضاع و احوال قبل از ظهور اسلام به کار می‌بردند، معمولاً معنای عصر نادانی فهمیده می‌شد. سپس ایگناس گلدزیهر (Ignaz Goldzieher)، خاورشناس مجاری، در رساله خود تعداد بسیار زیادی از موارد مهم استعمال ریشه جهل را در شعر پیش از اسلام گردآوری نمود و آن‌ها را مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار داد، و به این نتیجه رسید که عقیده متداول سنتی درباره جاهلیت از بنیاد غلط بوده است» (ایزوتسو، ۱۳۸۸: ۵۵).

توشیهیکو/ایزوتسو نیز به تبعیت از گلدزیهر، بحث از واژه جهل و واژه مقابل آن را در قرآن، از دیدگاهی عمیق‌تر و کلی‌تر مطرح کرد. وی در کتاب خدا و انسان در قرآن، ضمن یادآوری این نکته که به نوشته گلدزیهر پیش از اسلام جهل، مخالف حلم بوده نه علم، یادآور شده است که بدون دانستن معنای دو واژه جهل و حلم، به سختی می‌توان نظام روان‌شناسی عرب پیش از اسلام را درک کرد.

ایزوتسو سه معنا برای جهل ذکر کرد: معنای اول، ناظر به نوع رفتار عرب پیش از اسلام و الگوی مشخص رفتار انسانی است که نمی‌تواند بر نفس خود مسلط شود و با اندک تحریکی برانگیخته می‌شود و بی‌آنکه به پیامد عمل خود بیندیشد، اقدام می‌کند، نقطه مقابل این جهل، حلم به معنای مهار و خاموش کردن چنین حالتی است.

معنای دوم جهل را به شدت وابسته به معنای اول می‌داند، چراکه تأثیر منفی آن بر قوه تعقل آدمی باعث سست شدن عقل می‌شود. اگرچه جهل در انسان حالت ثابتی نبوده و موقتی است، اما اگر انسان، دائم دچار آن شود و به آن عادت کند، قدرت درک و داوری عمیق را در باب چیزها از دست می‌دهد و دیگر شایستگی ندارد که درباره هیچ موضوعی داوری کند.

معنای سوم و کم‌رواج‌تر جهل را نادانی می‌داند، به نظر وی در قرآن، جهل بیش‌تر به معنای اول و دوم به کار رفته و معنای سوم کم‌تر استعمال شده است، ایزوتسو سپس

نتیجه عمیق تر و کلی تری از بحث خود گرفته است. به عقیده وی، تقابل جهل و حلم و آنچه در معنای جهل در ارتباط انسان با انسان گفته شد، ویژگی عرب جاهلی بوده، اما پس از اسلام این رابطه افقی انسان - انسان، به رابطه عمودی انسان - خدا تبدیل شده است و اعراب مشرک درباره خدا، جهل اختیار کردند،/یزوتسو، از همین جا مفهوم جهل را با واژه کلیدی کفر، در قرآن، پیوند زده است (۱۳۹۱: ۲۸۳-۲۶۴)؛ البته وابستگی معنای دوم به معنای اول و قرار گرفتن آن جزء شمولات معنای اولی باعث شد تا در این مقاله، به یک معنا گرفته شوند.

۳. کاربرد قرآنی، از ریشه جهل

در قرآن کریم، خود واژه «جهل» نیامده، اما مشتقات فعلی و اسمی آن، به تعداد ۲۴ بار، در ۱۷ سوره و بر دو وجه معنایی، به شرح زیر آمده است:

| مشتقات اسمی جهل | | | | | | مشتقات فعلی جهل | | جهل در قرآن کریم | |
|-----------------|-----------|---------|------------|----------|----------|-----------------|-------------|------------------|-------------|
| الجاهلیة | جَهَالَةٌ | جَهْلًا | جَاهِلُونَ | الجاهلین | الجاهلون | الجاهل | تَجْهَلُونَ | | يَجْهَلُونَ |
| ۴ | ۴ | ۱ | ۱ | ۶ | ۲ | ۱ | ۴ | ۱ | ۲۴ |

جهل به معنای نادانی (در مقابل علم)

بررسی بافت و سیاق آیات و واژه‌های هم‌نشین، ما را به این حقیقت سوق می‌دهد که مشتقات این واژه در ۸ مورد از آیات قرآنی، در معنای نادانی و در تقابل معنایی با واژه علم، استعمال شده است که در این مقاله دو نمونه از آن‌ها را بررسی می‌کنیم:

﴿أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُم سُوْءًا بِجَهَالَةٍ تُوْبَتْ لِمَنِ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ عَفُوٌّ رَحِيمٌ﴾

(الأنعام/۵۴)

در اینجا وعده می‌دهد که رحمت خدا شامل حال آنان می‌شود که از روی جهالت، مرتکب کار زشتی شوند و سپس توبه و نیکی کنند که خداوند نسبت به آن‌ها آمرزنده و رحیم است. درباره جهالت در این آیه گفته شده، مقصود این است که کار زشت را با جهل به اینکه زشت و ناپسند می‌باشد، انجام داده است. و نیز کسی که کار زشت را انجام می‌دهد، و می‌داند که سرانجام آن زیان‌بخش است اما علم به کار نبسته، و فایده

آنی و دنیوی را از روی جهالت بر نفع و راحتی فراوان، مقدّم می‌دارد (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۴/۴۷۶؛ ابوالفتوح، ۱۴۰۸: ج ۸/۷). بنابراین کلمه جهالت، بیش‌تر به معنای انجام ناآگاهانه یک عمل آمده (فراهیدی، ۱۴۱۰: ج ۳/۳۹۰)، و در مورد کسانی به کار می‌رود که از سر نادانی کار ناشایستی انجام می‌دهند (مصطفوی، ۱۳۸۰: ج ۱۳/۱۴۳).

﴿فَلَا تَسْأَلُنْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (هود/۴۶)

در این آیه خداوند بزرگ در جواب ندای نوح (ع) درباره نجات پسرش فرمود: چیزی را که به آن علم نداری از من نخواه، من تو را اندرز می‌دهم که مبادا از ناآگاهان باشی. در اینجا، جهل به معنای ندانستن و نرسیدن به حقیقت و واقعیت است و چون جمله «لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» ذکر شده، و اشاره به نفی علم دارد، درخواست نجات برای فرزند، اثبات موضوع جاهل بودن را می‌کند (مصطفوی، ۱۳۸۰: ج ۸/۱۱). لذا هم‌نشینی و تقابل معنایی جهل «الجاهلین» با واژه «عِلْمٌ» در این آیه، بیانگر استعمال‌اش به معنای «نادانان» است.

جهل به معنای سفاهت، بی‌خردی، بدسیرتی، تندی و غضب (در مقابلِ حلم)

در اینجا جهل، به حالتی از عدم بردباری، پرخاشگری، شدت در عمل، تندخویی، غضب معنا شده است. رفتار مخصوص شخص تندخویی که با اندک انگیزش، تعادل خود را از دست می‌دهد و به صورت انسانی غیرقابل کنترل درمی‌آید. در این مرحله، جهل اصلاً ارتباطی با مفهوم نادانی ندارد. در مقابل، شخص حلیم انسانی است که می‌داند چگونه عواطف و هوس‌های تحریک شده خود را مهار کند، و در برابر انگیزشی که می‌بیند آرام و ناآشفته باقی بماند و به شدت عمل نپردازد (ایزوتسو، ۱۳۹۱: ۲۶۷-۲۶۶). آیاتی که مشتقات این واژه، در این معنا استعمال شده، بیش‌تر از آیات مربوط به وجه معنایی اول جهل بوده و در ۱۶ مورد آمده است و در تقابل معنایی با واژه «حلم» می‌باشد که دو نمونه از آنها بررسی می‌گردد:

﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ (الفتح/۲۶)

یعنی هنگامی که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند، و (در مقابل) خداوند آرامش را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود (مکارم، ۱۳۷۴: ج ۹۵/۲۲). در اینجا منظور از «حمیة الجاهلیة»، تعصب عرب جاهلی به خدایان‌شان بود که موجب می‌شد از پرستش غیر آن‌ها خودداری ورزند (طوسی، ۱۴۱۰: ج ۳۳۴/۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۱۹۰/۹). حمیت، خود صفتی مذموم بوده و اضافه شدن آن به جاهلیت و هم‌نشینی با آن، بر قبح‌اش افزوده است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۸۵/۲۸). و نیز در این آیه، واژه «جاهلیة» با واژه «سکینة»، در محور هم‌نشینی آمده و روح مقاومت و ایستادگی سرکش کافران، در تقابل معنایی و تضاد شدید با آرامش و صفای روح مؤمنان قرار داده شده است که با توسل به آن، مؤمنان می‌توانند در موقعیت‌های حساس خویشتن‌دار باشند و بر هواهای نفس خود مسلط گردند، و آرامش و بردباری خود را حفظ کنند (ایزوتسو، ۱۳۸۸: ۶۲). بنابراین واژه جاهلیت در قرآن، از جهلی گرفته شده که در برابر حلم است، نه جهلی که متضاد علم است، و به دوره و فرهنگ عرب پیش از اسلام، که شرک و تاریک‌اندیشی بر آن غلبه داشته است، اطلاق می‌گردد.

﴿وَعِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ (الفرقان/۶۳)

یعنی بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون جاهلان، خطاب‌شان کنند به ملایمت پاسخ می‌دهند. در این آیه، جهل به معنای ضد علم نیست بلکه به معنای سفاهت، غضب، خودستایی و کبر است و شاید این آیه کلید فهم معنای جاهلیت باشد (امین، ۱۹۶۹: ج ۶۹/۱). در تفسیر مقاتل، الجاهلون به معنای افراد سفیه آمده است (بلخی، ۱۴۲۳: ج ۲۴۰/۳). از محمد بن حنفیه نقل شده: اگر جاهلان بر بندگان خدا، سفاهت کنند آن‌ها در مقابل‌شان حلیم می‌باشند (ابوالفتوح، ۱۴۰۸: ج ۲۸۱/۱۴). لذا هم‌نشینی «الجاهلون» با واژه‌های «هون و سلام»، ما را راهنمایی می‌کند که آن را در تقابل معنایی با «حلیم» بگیریم تا به معنای نادانان نباشد.

۴. مترادف معنایی

سَفَه: نقیضِ حلم و به معنای جهل، سبک‌سری (ابن فارس، ۱۳۸۷: ۴۵۴)، کم‌عقلی و نابردباری است. و در مورد کسی که در امور دنیوی و اخروی، کمی و نقصانی دارد استعمال شده است (راغب، ۱۳۹۰: ۳۷۱). و سفاقت، به معنای جهالت، نقصان عقل، کم‌خردی و پافشاری نمودن بر درستی آنچه نادرستی آن اثبات شده می‌باشد (ازهری، ۱۴۲۰: ج ۱۳۱/۶)، و کسی که چنین می‌کند سفیه است. طریحی، معنای اصلی سَفَه را «کمی و سبکی» آورده و واژه «سفیه» را نقیضِ حلم و مترادف با واژه‌های جاهل، ضعیف و احمق دانسته است (۱۴۱۵: ج ۳۸۵/۲-۳۸۴). در مجموع مشتقات واژه «سَفَه»، ۱۱ بار در قرآن کریم آمده است.

حُمُق: در لغت به معنای نقصان و فساد عقل آمده و مترادف با جهل و متضاد عقل است (ابن فارس، ۱۳۸۷: ۲۵۲؛ طریحی، ۱۴۱۵: ج ۵۷۵/۱). اگرچه این کلمه، در قرآن کریم به کار نرفته، اما هر جا کلمه سَفَه آمده است، مفسرین آن را حمق معنا کرده‌اند. در روایتی از امام علی (ع)، از «حُمُق» به عنوان میوه و ثمره جهل، نام برده شده است: «الْحُمُقُ مِنْ ثَمَارِ الْجَهْلِ» (خوانساری، ۱۱۲۵: ج ۱۶۴/۳)، و حماقت به معنای پافشاری نمودن روی دانستنی‌های نادرست خود است و کسی که چنین می‌کند، احمق است. فیروزآبادی، جاهل را مترادف با احمق و سفیه آورده است (۲۰۰۵: ج ۱۰۵/۲).

در روایتی از پیامبر (ص) مترادف معنایی حمق با جهل، و تقابل معنایی عقل با جهل کاملاً مشهود است: «الْحَيَاءُ حَيَاءَانِ: حَيَاءُ عَقْلٍ وَحَيَاءُ حُمُقٍ؛ فَحَيَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ وَحَيَاءُ الْحُمُقِ هُوَ الْجَهْلُ»؛ که در آن حیا بر دو نوع آمده است: حیای عقل، که انسان بر اساس آگاهی حیا می‌کند و حیای نابخردانه، که فرد از روی جهالت حیا می‌کند (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱۰۶/۲).

جُنُون: جنون از ریشه «جَنَّ»، در لغت به معنای ستر، پوشش، از بین رفتن یا فساد عقل آمده و در اصطلاح به حالتی گفته می‌شود که مانع بین نفس و عقل است. به عبارتی عقل غریزی انسان را، پوششی فراگرفته و از فهم و ادراکش جلوگیری می‌کند، و «جَنَّ عَقْلَهُ» یعنی ارتباط بین نفس و عقل‌اش از بین رفته است (راغب، ۱۳۹۰: ۱۵۹-۱۵۸). گویا هنگام جنون پوششی بر روی عقل می‌افتد (ابن فارس، ۱۳۸۷: ۱۹۴). در قرآن کریم، ۱۱ مرتبه کلمه‌ی جنون و ۵ مرتبه واژه «جَنَّة» به معنای دیوانگی استعمال

شده است. خداوند می‌فرماید: ﴿مَا يَصْحِكُكَ مِنَ الْجِنَّةِ﴾ (سبأ/۴۶)؛ یعنی پیامبر شما دیوانه نیست (و صاحب عقل کامل است). بنابراین واژه‌های «سَفَه، حُمُق، جُنُون و جَهْل»، بر محور جانشینی در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرند و با هم اشتراک، و به نوعی مترادف معنایی دارند.

۵. تقابل معنایی

بررسی واژه‌های متقابل یک کلمه، همانند مترادف‌های آن، در روشنگری معنای آن نقش مهمی دارند. از این‌رو، به منظور زدودن ابهام از معنای جهل، واژه‌های متقابل آن‌ها بررسی می‌شود:

عِلْم: یعنی شناخت، دانایی، یقین، درک کردن حقیقت چیزی (راغب، ۱۳۹۰: ۵۴۸)، و دانستن چیزی که انسان قبلاً نمی‌دانست. با توجه به آنچه گفته شد در مجموع، اسلام دو نوع جهل و نادانی معرفی کرده: یکی جهلی که در برابر علم است و دیگری جهلی که در برابر حلم و عقل است، «در روایتی از امام صادق (ع)، علم از جنود عقل شمرده شده و ضد آن را جهل دانسته‌اند» (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۲۰/۱)، و از طرف دیگر حلم، نشانه‌ای از قدرت و تفوق عقل است (ایزوتسو، ۱۳۹۱: ۲۶۷). بنابراین علم با جهل به معنای نادانی در تقابل می‌باشد و در صورتی که مخالف عقل و شرع باشد جهل است.

حِلْم: متضاد جهل دانسته شده (ابن دُرید، ۱۳۸۴: ج ۳۲۶/۱)، به معنای ضبط و کنترل هیجان و غضب، خویشتن‌داری و حفظ طبیعت خویش از گرفتار شدن در هیجان غضب (راغب، ۱۳۹۰: ۲۰۸)، و عمل لجام زدن بر نفس و بازپس داشتن طبع از شدت خشم و غضب می‌باشد (زبیدی، ۱۴۲۵: ج ۱۶۷/۱۶). به عبارتی دیگر، حالتی از طمأنینه نفس که غضب و خشم نمی‌تواند به آسانی آن را برهم زند، و هیچ بلیه و مصیبتی آن را مضطرب نمی‌سازد، آمده است (ایزوتسو، ۱۳۸۸: ۶۱).

واژه حِلْم در قرآن کریم، به معنای عقل و به صورت جمع، یک بار استعمال شده است: ﴿أَتَأْمُرُهُمْ بِالْحِلْمِ وَهُمْ يَأْمُرُونَ بِالْطَّغْيَانِ﴾ (الطور/۳۲)، یعنی آیا عقل‌های‌شان آنان را به این اعمال دستور می‌دهد یا قومی طغیانگرند؟ در این آیه، «أحلام» جمع حِلْم است و «أحلامهم» در آن، به معنای «عقولهم» می‌باشد. در حالی که حلم به معنای عقل

نمی‌باشد اما از جهت اینکه یکی از اسباب عقل است آن را تفسیر به عقل نموده‌اند (راغب، ۱۳۹۰: ۲۰۸)، یعنی نامگذاری عقل به حلم، از باب تسمیه سبب به نام مسبب است. یعنی نام مسبب (حلم) بر سبب (عقل) گذارده شده است.

بنابراین خود واژه حلم در قرآن نیامده است؛ اما صفت حلیم ۱۵ بار آمده که در ۱۱ مورد صفت الهی و در ۴ مورد ستایش/براهیم(ع)، اسحاق(ع) و شعیب(ع)، به این صفت است (ایزوتسو، ۱۳۸۸: ۴۹).

عَقْل: نقیض جهل و مترادف با علم است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۱۵۹/۱؛ ابن فارس، ۱۳۸۷: ۶۹۱)، و در اصطلاح نیرویی که آماده پذیرش علم می‌باشد و علمی را که انسان، به وسیله این نیرو به دست می‌آورد، عقل می‌گویند؛ و در اصل به معنای حفظ کردن و درخواست خودداری نمودن است. معنای حسنی آن بستن شتر با زانوبند می‌باشد (راغب، ۱۳۹۰: ۵۴۶-۵۴۵). زنی را که به خاطر حُجَب و حیا در خانه می‌ماند و از بیرون رفتن امساک می‌کند عقیده می‌گویند (ابن فارس، ۱۳۸۷: ۶۲۹؛ راغب، ۱۳۹۰: ۵۴۷). لذا این واژه به معنی دژ، قلعه، منع کردن، بستن و حبس کردن می‌باشد. عقل را به این دلیل عقل نامیده‌اند که صاحب‌اش را از انحراف باز می‌دارد و باعث می‌شود شخص از گفتار و کردار زشت و جاهلانه دور شود (ابن منظور، ۱۴۲۸: ج ۶۷۴/۴).

بنا بر قاعده کلی، جهل اگر سبب از دست رفتن کامل عقل نشود، لا اقلّ مایه ضعیف‌شدن قدرت انجام وظیفه آن خواهد شد؛ و هرگاه عقل، با حلم قرین باشد، می‌تواند به صورت عادی و هنجاری به کار برخیزد (ایزوتسو، ۱۳۹۱: ۲۷۲)، لذا عقل مفهومی کم‌دامنه‌تر از حلم است و حلم پایه حقیقی عقل است (همان: ۲۷۴).

واژه عقل در قرآن نیامده، اما مشتقات فعلی آن، ۴۹ مرتبه در آن استفاده شده است: «تَعْقُلُونَ» ۲۴ بار، «یَعْقُلُونَ» ۲۲ بار و «نَعْقِلُ»، «عَقْلُوهُ» هر کدام یک بار به کار رفته‌اند. در قرآن، از واژگان هم‌سو و مرتبط با عقل می‌توان واژه‌های «لُبٌّ»، «قَلْبٌ»، «نَهْیَه» و «حِجْر» را نام برد که در این حوزه معنایی هستند.

اسلام: مصدر باب افعال از ریشه «سلم» به معنای سالم شدن، رهایی یافتن از آفات اطاعت و تسلیم بی‌قید و شرط از امر و نهی مافوق است (راغب، ۱۳۹۰: ۵۴۸)، و آن در مقابل جاهلیتِ اهل شرک قرار دارد (ابن‌دُرَید، ۱۳۸۴: ج ۱/۳۲۶). که نقطه مقابل معنای

واژه اسلام است که به خضوع و اطاعت از خداوند متعال دلالت دارد و دربرگیرنده سلوک و منش اخلاقی نیکو و کریمانه است (ضیف، ۱۴۲۶: ج ۳۹/۱).

«اسلام» یا صورت فعلی آن «أَسْلَمَ» هم چون اصطلاحات کلیدی قرآن، تاریخ پیش از اسلام مخصوص به خود دارد. در جاهلیت به معنی «ترک کردن و دست کشیدن» به معنای عام آن بود؛ و در معنای اصلی، تسلیم شدن و خود را به صورت قطعی به خواست خدا واگذار کردن است، بدان معنی که در آیه ﴿أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ...﴾ (البقره/۱۱۲)، به معنای تحت‌اللفظی «چهره خود را تسلیم خدا کرد» می‌باشد؛ و در ابتدا بدان معنا بوده است که کسی خود را به اراده خدا تسلیم کرده و تنها اعتمادش به اوست. به طور خلاصه، به معنای گونه‌ای از تسلیم کردن خویش است که به صورت لفظی، در این آیه بیان می‌شود: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ﴾ (البقره/۱۲۸). یعنی پروردگارا: ما را از تسلیم‌شدگان به خودت قرار بده (ایزوتسو، ۱۳۹۱: ۲۵۶).

بنابراین واژه‌های «حِلْم، عِلْم، عَقْل و اسلام» با جهل، در محور هم‌نشینی، هم‌حوزه بوده و هر کدام در برخی مؤلفه‌های معنایی با آن، تقابل معنایی دارند.

نتیجه بحث

«جَهْل» واژه اصیل عربی است که استعمال اولیه و اصلی آن به معنای «نادانی» به نظر می‌رسد؛ اما با بررسی‌های بعدی، این نتیجه حاصل شد که معنای اصلی جهل، سفاهت، خشونت، ناهنجاری، خودستایی، شتابزدگی، بی‌ارادگی، تندخویی، خشم، بی‌خردی و کم‌عقلی است که در مقابل حلم استفاده شده، و کم‌تر به معنای نادانی (در برابر علم) به کار رفته است. در قرآن کریم از ریشه جهل در ۱۷ سوره، به تعداد ۲۴ بار و بر دو وجه معنایی مذکور آمده است و به نظر می‌رسد در ۱۶ مورد از آیات قرآنی به معنای اول و در ۸ مورد مربوط به معنای اول می‌باشد.

هم‌چنین در حوزه معنایی آن واژه‌های «سَفَه، حُمُق، جُنُون»، بر محور جانشینی قرار گرفته که با هم اشتراک و به نوعی ترادف معنایی دارند. و نیز واژه‌های «حِلْم، عِلْم، عَقْل، اسلام» در محور هم‌نشینی با جهل، هم‌حوزه هستند که هر کدام در برخی مؤلفه‌های معنایی با آن، تقابل معنایی دارند. از طرف دیگر با بررسی پیشرفت علم در نزد عرب

جاهلی و رشد زبان، ادبیات، سخنوری و شعرسرایی آن‌ها مشخص شد که دوره قبل از اسلام، دوران جهالت به معنای نادانی نیست، بلکه وجه تسمیه آن بدان جهت است که لفظ جاهلیت، شامل تمام پدیده‌های خشونت، درتدگی، استبداد، خودپرستی، تندخویی و تاریک‌اندیشی آن‌ها می‌شود.



کتابنامه

القرآن الکریم.

نهج البلاغه.

نهج الفصاحه.

ابن دُرید، محمد حسن. ۱۳۸۴ ش/ ۱۴۲۶ ق، **جمهره اللّغة، الطبعة الأولى**، مشهد: مؤسسة الطّبع و التّشر التابعة للآستانة الرّضویة.

آذرنوش، آذرتاش. ۱۳۸۶ ش، **تاریخ زبان و فرهنگ عربی**، چاپ هفتم، تهران: سمت.

ازهری، محمد بن احمد. ۱۴۲۰ ق، **تهذیب اللّغة**، به کوشش عبدالکریم عززای و محمدعلی نجار، قاهره: الدّار المصریة.

ایزوتسو، توشیهیکو. ۱۳۹۱ ش، **خدا و انسان در قرآن**، ترجمه احمد آرام، چاپ هفتم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

البستانی، فؤاد أفرام. ۱۹۶۰ م، **المجانی الحدیثة، الطبعة الثّانية**، بیروت: المكتبة الشّرقیة.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. ۱۳۹۰ ش، **مفردات الفاظ قرآن کریم**، ترجمه حسین خداپرست، قم: انتشارات نوید اسلام.

الشنقیطی، أحمد بن الأمين. ۱۴۱۲ ق، **شرح المعلّقات العشر و أخبار شُعرائها**. بیروت: دار الکتب العلمیة.

طباطبائی، محمد حسین. ۱۴۱۷ ق، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرّسین حوزه علمیه.

طبرسی، فضل بن حسن. ۱۳۷۲ ش، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تهران: انتشارات ناصر خسرو.

طبری، ابوجعفر محمد بن جریر. ۱۴۱۲ ق، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دارالمعرفة.

فخر رازی، محمد بن عمر. ۱۴۲۰ ق، **التّفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)**، بیروت: دار إحياء التّراث العربی.

مقالات

پارسایی، تهمینه و ایازی، سیّد محمدعلی. ۱۳۹۱ ش، «توسعه پذیری معنا در قرآن کریم»، فصلنامه مطالعات قرآنی، سال سوم، شماره ۱۲، زمستان ۹۱، صص ۶۱-۷۸.